

مرگ، پایان کبوتر نیست!



دوستش می داشت، در صحن امامزاده سلطان علی در قرینه مشهد اردیبهشت به خاک سپردند. پادش گرامی باد

روز شمار زندگی سهراب سهری

۱۳۰۷ تولد در کاشان

۱۳۲۶ چاپ نخستین کتاب او تحت عنوان در کنار چمن با آرامگاه عشق (سهراب، هرگز این کتاب را به عنوان یک اثر جدی مورد توجه قرار نداده است).

۱۳۳۰ انتشار کتاب «مرگ رنگ»

۱۳۳۲ انتشار کتاب «زندگی خوابها»

۱۳۴۰ انتشار کتاب «آوار آفتاب» و «شرق اندوه»

۱۳۴۴ انتشار شعر بلند «صدای پای آب»

۱۳۴۵ انتشار شعر بلند «مسافر»

۱۳۴۶ انتشار کتاب «حجم سبز»

۱۳۵۹ مرگ در تهران

ارزشها و مشغله های اداری ببندد. از همین رو، بعد از يك سال از شرکت نفت هم استعفاء داد. در سال ۱۳۳۲ شمسی دوره دانشکده را با رتبه اول به پایان برد و مدال درجه اول علمی را به خود اختصاص داد. او افزون بر نقاشی و سرودن اشعار، یادهاشتها و ترجمه هایی هم از خود به یادگار گذاشته است. سهراب در طراحی و نقاشی نیز سبک ویژه و متمایزی داشت و در بسیاری از نمایشگاههای داخلی و خارجی شرکت کرد و جوایز و امتیازاتی هم به دست آورد.

سرانجام در نخستین روز از اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ شمسی، در پی يك دوره بیماری جانکاه که از بیکر نحیف او تنها پوست و استخوانی برجای نهاده بود، چشم از این جهان فرو بست. بیکر بی جان سهراب را به زادگاهش، کاشان بردند و کمی آنسویرتر از گلستانه که آن همه

زندگینامه سهراب سهری؛

سهراب سهری در سال ۱۳۰۷ شمسی در شهر کاشان، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان خیام به پایان رساند و با آنکه شاگرد ممتازی بود، در سال ۱۳۲۲ دوره دبیرستان را نیمه کاره رها کرد و به دانشسرای مقدماتی پسران رفت و در سال ۱۳۲۲ دوره دو ساله دانشسرا را به پایان رساند و در اداره فرهنگ کاشان به عنوان معلم استخدام شد، ولی طبع بی قرار او سبب شد که پس از دو سال استعفاء دهد. او در سال ۱۳۲۷ موفق به اخذ دیپلم شد و برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، پذیرفته شد. در ضمن در شرکت نفت هم مشغول کار شد. ولی سرشت خلاق سهراب با فضا و مناسبات اداری هماهنگ نبود. سهراب کسی نبود که دل به

جنگ آورد، زیرا می داند هرگونه تلاشی برای تصرف زندگی، به از کف دادن آن می انجامد. سهری توجهی زرف به کشف لحظه های زندگی دارد، بی آنکه بخواهد آن را به حوزه تصرفات خود بکشاند.

زندگی بال و بری دارد با وسعت مرگ برشی دارد اندازه عشق زندگی چیزی نیست که لب تاقچه عادت از یاد من و تو برود...

اکنون سهراب، همان گونه که آرام و بی سرو صدا در آرامش و سکوت «دانو» با خود خلوت می کرد، آهسته از دیار زندگان کوچ کرده است. انگار دری را گشوده و از آن به بی کرانه ها سپرده است؛ رو به آن «وسعت بی واژه» که همواره او را به خود می خواند. آنان که شعر «دوست» او را خوانده اند، بی گمان در آن نشانی از خود شاعر را می بینند:

بزرگ بود
و از اهالی امروز بود
و با تمام افق های باز نسبت داشت
و لحن آب و زمین را چه خوب می فهمید
صدایش،
به شکل حزن پریشان واقعیت بود
و پلک هاش
مسیر نبض عناصر را
به ما نشان داد
و دست هاش

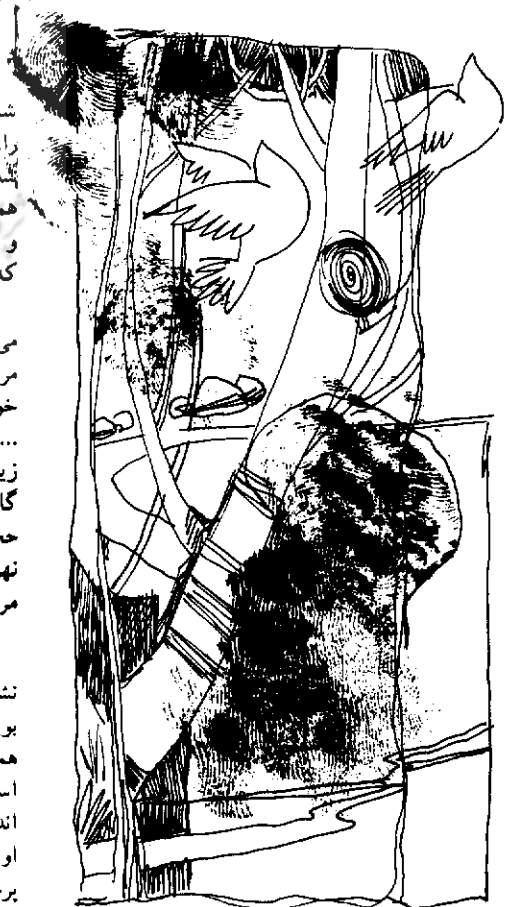
دوازده سال از خاموشی سهراب سهری می گذرد. شاعری که زندگی را می شناخت و از آن بیش، مرگ را. او از آن دست شاعرانی بود که گویی با مرگ زاده شده بود، و همه جا از زندگی نشان می جست.

همیشه با نفس تازه راه باید رفت
و فوت باید کرد
که باک پاک شود صورت طلایی مرگ
او مرگ را به متابه قانونی ضروری در متن زندگی می شناخت و می دانست که زندگی در بطن خویش، به مرگ، همچون ضروریترین چیز برای دوام و بالندگی خویش نیازمند است:

.... گاه زخمی که به پا داشته ام
زیر و بمهای زمین را به من آموخته است
گاه در بستر بیماری من
حجم گل چند برابر شده است
نهراسیم از مرگ
مرگ پایان کبوتر نیست...

(صدای پای آب)

توجه سهراب به مرگ، از نگرش ویژه او به زندگی نشأت می گیرد. نگرشی که ریشه هایش از عرفان شرق بویژه عرفان خاور دور (چین و ژاپن) آب می خورد. همه چیز مظاهر یک وجودند. پرتوی از یک ذات و چنین است که تأمل در اندیشه مرگ، می تواند به مفهوم اندیشیدنی ژرفتر به زندگی و ذات هستی باشد. برای او لحظه های زندگی، همچون جلو ه های حقیقت، برجاذبه و ستودنی اند؛ اما بر آن نیست که آن را به



در لاکر و
 امر آنست که نفس در وقت را
 که از آن Tintoret در بازمی یابد

۳۲۹ تاریخ



هوای صاف سخاوت را
 ورق زد
 و مهربانی را
 به سمت ما کوچاند
 به شکل خلوت خود بود
 و عاشقانه ترین انحنای وقت خودش را
 برای آینه تفسیر کرد
 و او به شیوه باران بر از طراوت تکرار بود
 و او به سبک درخت
 میان عافیت نور منتشر می شد
 همیشه کودکی باد را صدا می کرد
 همیشه رشته صحبت را
 به چفت آب گره می زد
 برای ما یک شب
 سجود سبز محبت را
 چنان صریح ادا کرد
 که ما به عاطفه سطح خاک دست کشیدیم
 و مثل لهجه یک سطل آب تازه شدیم
 □
 و بارها دیدم
 که با چقدر سید
 برای چیدن یک خوشه بشارت رفت
 □
 ولی نشد
 که رو بروی وضوح کبوتران بنشیند
 و رفت تا لب هیچ
 و پشت حوصله توها دراز کشید
 و هیچ فکر نکرد
 که ما میان پریشانی تلفظ درها
 برای خوردن یک سیب
 چقدر تنها ماندیم.

(حجم سبز)

□
 شاید بعضی ها ندانند که سهراب در کنار نقاشی و سرودن شعر، تجربه هایی نیز در ترجمه شعر دارد. سهراب، عمیقاً مجذوب سادگی و بی پیرایگی هایکوها، ژاپنی بود. آنچه در هایکو نقش تعیین کننده دارد، نفس و جوهر و واقعیت است و کلام به تعبیری نقش واسطه را بازی می کند. برای درک هایکو باید از دیدگاهی عرفانی به آن نگاه کنیم و از زاویه نگرش ویژه شاعران ژاپنی - با حال و هوایی شهودی - شاعرانه به آن بنگریم. هایکو را «نشان دهنده یک راه زندگی و یک شیوه زیستن روزمره» تعریف کرده اند.^(۳۱) یکی از ویژگیهای شعر ژاپنی، چکیدگی و ایجاز آن است. این ویژگی در هایکو به اوج خود می رسد. هنر هایکو از یک سو تا حد ممکن به زندگانی و طبیعت ناب نزدیک است و از سوی دیگر، از ادبیات فاضلانه دور است. هایکو آنگاه نشانگر خلاقیت محض است که بیان احساس درونی انسان باشد و یکسره از «من» به دور. تنها به این ترتیب، هایکو نمود می یابد. زیرا تا زمانی که «من» شاعر در کار است، هایکو در قید و بند می ماند. هایکو و ذن، از «من» به هر شکلی که بیان شود، بیزارند. زیرا «من» شاعر بر آن است که به شعر خود شکوه ببخشد؛ حال آنکه محصول هنری باید عاری از هر صنعت و قصدی باشد. هنرمندان باید به نوای آسمانی نه انسانی گوش فرادهند و هر که این نوا به گوش او رسیده باشد، باید خود را بی هیچ کار به خود رها کند: «آرام بنشینند، بی آنکه کاری کند»^(۳۲)

می ماند، حال جاوید و یا گستره ای از اکنون است.^(۳۳) زهره و آیین ذن، هستی را در گستره ای از حال تجربه می کند؛ زیرا به تجربه و شهود دریافته است که تنها اکنون هست؛ نه از جایی می آید و نه به جایی می رود. اگر همیشه در جنبش و حرکت است، با این همه آرام است و اگر در بی شناخت لحظه برآییم؛ اگر بر آن شویم تا خود را در لحظه باز یابیم و اگر تلاش کنیم که آن را احساس کنیم، از ما می رمد و آنگاه است که ناگهان خود را در هیاهوی زمان شناور می یابیم و از حال جاویدان به زمان و زمینی دیگر پرتاب می شویم.

سهراب شیفته عرفان خاور دور بود. تأثیر عمیق و بردامنه ذن بر شعر و نقاشی سهراب سهری انکار ناپذیر است. فضای تهی نقاشی های او که با چند حرکت قلم جان می گیرند و روی گرداندن او از زشتی،

بگذار تا ندانستگی، خود را آشکار کند. تنها بدین ترتیب می توان در این جهان در حال تغییر، نیمنگاهی به چیزهای جاوید افکنند. از این راه می توان به رازهای واقعیت نگرینست. دیدارهای ناگهانی طبیعت که جوهر هایکو را تشکیل می دهند، چنین پیدا می شوند که شاعر هایکوی اصیل، از خود بیخود است و بی هیچ قصد و اندیشه خاصی شعر می سراید. هایکو خود می آید و بدین ترتیب، هایکو جزئی بریده و مجزا از طبیعت نیست و بهتر است بگوییم که همان کل طبیعت است.^(۳۴)

هایکو به یک معنا، تجربه ای است خارج از زمان و چون ژرف بنگریم در می یابیم که جز همین دم، دیگر زمانی نیست و گذشته و آینده، تجربیاتی هستند که واقعیت ندارند و به تعبیر «دکتر پرویز فروردین» آنچه

نفرت و ناراستی که در اشعار او جلوه گر است، و آن سبکباری و آرامش سیال که در پس اشعارش جریان دارد، از او شاعری کم مانند ساخته است. شاعری که اگر به مسائل و مشکلات اجتماعی و واقعیهایی چون جنگ، فقر، بیماری، و حتی جنسیت نمی پردازد، نه به آن علت است که بکسره از آنها غافل است، بلکه از آن روست که بر اساس آیین خود، خواهان فراموشی آنهاست. اما در همین فراموشی ظاهری است که با ژرفشی افزونتر از هر بیان ساده دلانه، زخم اندرون خود را می گشاید و نغزترین و گویاترین اندیشه های انسانی را بیان می دارد.

و اما آنچه در زیر می خوانید، به احتمال، حاصل دوران اقامت طولانی او در ژاپن یا کمی بیش یا پس از آن است. مجموعه «شرق اندوه» نیز که بخش اعظم آن در ژاپن سروده شده است، تا حد زیادی از هایکوهای ژاپنی و آیین ذن تأثیر پذیرفته است. شرق اندوه، بخش آخر کتاب «آوار آفتاب» است که سهراب در هنگام تدوین «هشت کتاب»، آن را از این مجموعه جدا کرد و به آن استقلال بخشید.

با عذر خواهی از تاخیری که در چاپ این مطلب پیش آمد، و با سپاس از پروانه سبهری که در سالگرد خاموشی سهراب، با ارسال یادگارهایی از او، انگیزه ای برای نگارش این یادواره به دست داد، ترجمه هفت هایکو را به خوانندگان ادبیستان تقدیم می کنیم؛ با این امید که با همت خواهرش آثار بجا مانده از این شاعر و نقاش برجسته ایرانی، به زودی در دسترس علاقه مندان او قرار گیرد.

نیلوفر وارونه

مانده تا برف زمین آب شود
مانده تا بسته شود این همه نیلوفر وارونه چتر
یا تمام است درخت
زیر برف است تمنای شنا کردن کاغذ دریاد
و فروغ تر چشم حشرات
و طلوع سرخوگ از افق درك حیات
مانده تا سینی ما پر شود از صحبت ستوسه و
عید
در هوایی که نه افزایش يك ساقه طنین دارد
و نه آوازبری می رسد از روزن منظومه برف
تشنه زمزمه ام
مانده تا مرغ سرچینه هذیانی اسفند صدا برداره
بس چه باید بکنم
من که در لخت ترین موسم بی چهجه سال
تشنه زمزمه ام
بهتر آن است که برخیزم
رنگ را بردارم
روی تنهایی خود نقشه مرغی بکنم



□ شب

با آنکه می دانم
در پی صبح

شب باز خواهد آمد،
با اینهمه، طلوع آفتاب
چه نفرت آور است، دریغا!

(فوجی وارو نومی جی تولو)

□ پیام

در پهنه بیکران آقیانوس
پاروزنان

به سوی جزایر دور دست می روم
به دوستانم خبر دهید
ای قایقهای ماهیگیری!

(ناکامورا)

□ رود

به سان رودخانه می نانو
که از قلّه کوهستان تسوکویا
سرازیر می شود
عشق من که هر آن فزونی می یابد
اکنون رودی ژرف و بهناور شده است

(بوزی)

□ تنهایی

با چشم دلسوزی
به یکدیگر بنگریم
ای درخت گیلاس کوهستان!
بیرون از گلهای تو
دوستی برایت نیست

(گیوسن)

□ گلهای بهاری

در روزهای بهاری
در آن هنگام که پرتو آسمان ابدی
بدین سان زیباست
برای چه گلها
با دلی بی آرام از هم جدا می شوند؟

(تو مونوری)

□ زندگی

زندگی
به چه می ماند؟
به امواج سپیدی
که قایق در پی خود باقی می نهد
قایقی که در پی خود باقی می نهد
قایقی که با حرکت بارو
در سبیده دم می گذرد

(کاسونو آسون مارو)

□ برگهای افرا

در برابر باد پاییز
برگهای افرا
بی هیچ پایداری پراکنده می شوند.
به کجا می روند؟ هیچکس نمی داند
و من، اکنون افسرده ام

(کاسونو آسون مارو)

پانویسها:

- ۱) نقل به معنی از کتاب «ذن، روانشناسی و روان درمانی در خاور دور» / دکتر پرویز فروردین ۱۳۶۵
- ۲) تاریخ فلسفه چین باستان / ع. پاشایی / ص ۱۱۹ / مازنیار
- ۳) هایکو / احمد شاملو / ع. پاشایی / انتشارات مازنیار
- ۴) نگاه کنبد به کتاب ذن... / پرویز فروردین / بهمن / ص ۴۸
- ۵) هشت کتاب / سهراب سهری / طهوری / چاپ سوم